



بررسی رسن‌پژوهی در ادبیات معاصر

۱- مقدمه

ادبیات معاصر ایران تاکنون به‌رغم تنوع گونه‌های ادبی (Genre) و تجربیات فراوان و اصیل آن، چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته است. در واقع، نقدهای مبتنی بر ذوق و سلیقه منتقدان غیر دانشگاهی، بیش از آنکه به شناسایی و معرفی آن کمکی کرده باشند، برتریگی و ابهام فضای ادبیات عصر جدید افزوده‌اند. از طرف دیگر، حاکمیت ذهنیت سنت‌گرایانه در مراکز دانشگاهی که خود را در برنامه‌ریزی‌های درسی و تدریس نشان می‌دهد، از عوامل مهم در ناشناخته ماندن ادبیات معاصر به شمار می‌رود. تا زمانی که شکاف عمیق میان منتقدان حرفه‌ای غیر دانشگاهی و استادان و پژوهشگران دانشگاهی پر و حساسیت و جدیت گروه اول با دقت نظر و مطالعه روشمند گروه دوم جمع نشود، این مشکلات باقی خواهد ماند. هرچند در معرفی و تبیین ادبیات معاصر از هر دو گروه افرادی به جد تلاش کرده‌اند و هرگز نباید کوشش‌های ثمربخش آنان را فراموش کرد. به‌رغم در حاشیه بودن ادبیات معاصر در

دانشگاه‌ها، تاکنون چند اثر تحقیقی و پژوهشی صرف و کتاب‌های درسی در این باره منتشر شده است که می‌توان به **از صبا تا نیما (دو جلد)**، **از نیما تا روزگار ما** یحیی آرین‌پور، **چون سبوی تشنه** دکتر محمدجعفر یاحقی، **ادوار شعر فارسی: از دوران مشروطیت تا سقوط سلطنت** دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، **ادبیات معاصر** دکتر اسماعیل حاکمی و **پژوهشی در ادبیات معاصر** دکتر محمدرضا روزبه اشاره کرد.

کتاب **بررسی و تحقیق در ادبیات معاصر ایران** نوشته دکتر حسن حاج سید جوادی را نیز باید در ردیف آثار فوق دانست. از آنجا که اثر مذکور در برزخ میان متن درسی و پژوهشی صرف معلق مانده است، آن را اثری «درسی - پژوهشی» تلقی کرده‌ایم. این کتاب مه‌رمه سال ۱۳۸۲ در ۴۸۰ صفحه قطع وزیری و با شمارگان ۳۳۰۰ نسخه به همت انتشارات «گروه پژوهشگران ایران» چاپ شده و مطالب آن در یازده فصل آمده است. ادبیات و وظیفه آن، نثر و نظم



قدرت اله طاهری

سخنسرایان معاصر ایران از جمله موضوعاتی است که نویسنده محترم به آنها پرداخته است.

بی‌گمان، تألیف و نگارش آثاری از این دست در معرفی و شناخت ادبیات معاصر بسی سودمند بوده و می‌تواند بخشی از ابهامات آن را برطرف نماید و به نظر می‌رسد مؤلف محترم تا حدی به این هدف با ارزش رسیده‌اند. گستره وسیعی که در این تحقیق در برابر مؤلف ارجمند بوده، بدون تردید زحمات طاقت فرسایی را بر ایشان تحمیل کرده است. به طوری که تحولات ادبی دوران قبل از مشروطه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار داده‌اند. بنابراین، اشاره به پاره‌ای از اشکالات این متن، هرگز به معنای نادیده گرفتن ارزش‌های فراوان آن نیست و نویسنده این سطور بر این باور است که تنها راه رشد فرهنگ عمومی و به ویژه ادبیات امروز، گسترش نقد عالمانه و به دور از هر نوع حب و بغض و جبهه‌گیری‌های نارواست. نقد کتاب حاضر را در سه حوزه ساختار، روش تحقیق و محتوا پی می‌گیریم.

فارسی در قرن سیزدهم و تأثیر آن در نثر و نظم فارسی، آشنایی ایرانیان با علوم و فنون و پیشرفت‌های ممالک اروپایی، ترجمه آثار غربی، چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها، تأثیر متقابل ادبیات و نهضت مشروطه در یکدیگر، نمایش و نمایشنامه‌نویسی در دوره معاصر، نثر و نثرنویسان معاصر، شعر فارسی در دوره معاصر، پیشگامان شعر نو و در نهایت

۲- اشکالات ساختاری

استیلائی نگرش تاریخی - قیاسی بر ذهن مؤلف، ساختمان متن را با اشکالات متعددی مواجه ساخته است. به عبارت دیگر، این نوع نگرش علاوه بر اینکه متن را به اثری صرفاً تاریخی ادبیاتی تبدیل کرده است، مطالب غیر ضروری فراوانی را به متن تحمیل کرده است. به عنوان نمونه، در فصل اول به جز قسمت «محدوده ادبیات معاصر» که از قضا با اجمال تمام نگاشته شده است، بقیه مطالب زائد به نظر می‌رسند. (صص ۱-۷) همچنین، در فصل دوم که در پی اثبات تأثیر نظم و نثر قرن سیزدهم در نظم و نثر معاصر است، از موضوع خارج شده و به تعریف افسانه، قصه، داستان بلند (رمان) پرداخته و دامنه بحث را تا دوران اساطیری نیز کشانده است (صص ۱۹-۲۹). فقدان انسجام منطقی در سرتاسر کتاب مشهود است و نویسنده بدون پایبندی به عنوان فصل‌ها و بخش‌ها، هر آنچه را که از برابر ذهن سیال او می‌گذشته، بر قلم آورده است. به همین دلیل، موضوعات کاملاً تاریخی مانند اقدامات اصلاح‌گرایانه امیر کبیر و عباس میرزا و زندگی‌نامه چند نویسنده مشهور دوران پس از مشروطه مثل آخوندزاده (صص ۸۴-۸۵ و ۱۱۷-۱۱۸)، طالب اف (صص ۲۹-۳۳ و ۸۲-۸۴) و زین العابدین مراغه‌ای (صص ۳۳-۳۵ و ۸۵-۸۶) چند بار تکرار شده است. در فصل نهم نیز که با عنوان «شعر فارسی در دوره معاصر» آغاز می‌شود، پس از بیان اجمالی در حد یک پاراگراف هفت سطری که در آن به آغاز تجدد ادبی در دو روزنامه تجدد گو و آزادیستان و شعر «افسانه» نیما اشاره شده است، به شعر کهن و موضوعاتی نظیر سابقه شعر در ایران باستان، وجود وزن و قافیه در شعر دوره‌های قبل از اسلام ایران، تأثیر شعر عربی از فرهنگ‌های غیر عربی به ویژه ایران، مفاخرات شاعران عربی ایرانی‌تبار به شکوه و جلال گذشتگان و سلاطین خود، نقش ایرانیان در تحول نثر عربی، نقش خلیل بن احمد در تنوین اصول وزن و قافیه در شعر عربی و چگونگی آغاز شعر فارسی دری و... می‌پردازد. (صص ۲۶۵-۲۸۳) موضوعاتی مانند وزن در شعر اروپایی (صص ۲۹۷-۳۰۰) و بحث ابتدایی درباره وزن و بحر‌ها (صص ۲۰۲-۲۰۵) نیز ارتباطی با مباحث اصلی کتاب ندارند.

۳- روش تحقیق

به نظر می‌رسد نویسنده محترم در نگارش این کتاب روش تحقیق مشخصی نداشته است و نوعی آشفتگی در شیوه پژوهش وی مشاهده می‌شود. به طوری که معلوم نیست در پی گزارش تاریخی تحولات و انواع ادبی معاصر بوده یا می‌خواسته کم و کیف این تحولات را بررسی نماید. اگر هدف نگارش تاریخ ادبی این دوره بوده، متن حاضر بر بنیاد هیچ نظریه تاریخی نگاری ادبی نوشته نشده و اگر اثری صرفاً پژوهشی است، معیارهای پژوهش در آن رعایت نگردیده است. اگر مهم‌ترین مشخصه متن علمی و پژوهشی را کشف ناشناخته‌ها و یا اصلاح و تعدیل باورهای موجود در باب مسئله مورد مناقشه بدانیم، این اثر را نمی‌توان متن علمی و پژوهشی دانست. زیرا در فصل‌ها و بخش‌های مختلف این کتاب به نظریه‌ای جدید یا انتقادی جدی درباره ادبیات معاصر، جریان‌های شعری و داستانی آن و شاعران و نویسندگان این دوره طولانی و پر بار نمی‌توان برخورد. گزارشی ابتدایی، نامنسجم، گاه تکراری و اطلاعات معمولی که عموماً از منابع مشهور و گمنام اخذ شده

است، کلیت کتاب را به وجود آورده است.

اما اگر فقدان روش تحقیق را نیز نادیده بگیریم، نویسنده اصول اولیه پژوهش را مراعات نکرده است. اکثراً به چند منبع مشخص و به نسبت قدیمی که امروزه با توجه به آثار انتقادی جدید، اطلاعات آنها چندان معتبر نیست، به اصالت کتاب آسیب رسانده است. اگر مؤلف حوصله و توان استفاده از منابع نقد ادبی را داشت و در پرتو نظریه‌های ادبی جدید منتقدانه با تحولات ادبی عصر حاضر برخورد می‌کرد، مسلماً با اثری دیگرگون و ارزشمند مواجه می‌شدیم. ارجاعات مکرر و دراز دامن به منابع تکراری و نقل قول‌های بلند موجب شده است خود مؤلف از فضای تحقیق ناپدید شود. به طوری که به جرأت می‌توان گفت یک سوم مطالب مندرج در کتاب از منابع دیگر با مأخذ و بدون مأخذ برداشته شده است. به عنوان نمونه، مطالب صفحات ۳۳۰ تا ۳۳۵ عیناً از کتاب موسیقی شعر محمد رضا شفیعی کدکنی گرفته شده است. در اغلب موارد نویسنده می‌توانست خلاصه نظریه‌های افراد را آورده و خوانندگان خود را به آن منابع ارجاع می‌داد. استشهاده‌ها به پاره‌ای از مطالب نویسندگان دیگر نیز ضرورتی نداشت؛ چرا که در آنها نه نظریه‌ای بدیع هست و نه تقویت یا تأییدکننده نظریه مؤلف. بنابراین، در صورت حذف استنادات غیر ضروری، از حجم کتاب به مراتب کاسته خواهد شد. شیوه ارجاع دهی متن نیز علمی نیست و از الگوی خاصی تبعیت نمی‌کند. در بسیاری از موارد، مطالبی که در داخل گیومه آمده و نقل قول مستقیم است، منبع آن بیان نشده است. به عنوان مثال، در صفحه ۳ منبع سخن اف. دبلیو معلوم نیست و در صفحه ۶ نیز مشخص نیست سخن منتقدی که گفته است: «هیچ تاریخی نمی‌تواند به خوبی رمان‌های بالزاک وضع فرانسه را در نیمه اول قرن نوزدهم نشان دهد»، از چه منبعی گرفته شده است. همین اشکال در صفحات ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰ و ۱۵۱ نیز به چشم می‌خورد. پانوش‌ها هم درست تنظیم نشده‌اند؛ به طوری که اطلاعات کتاب‌شناختی یا کامل نیستند و یا پس و پیش آمده‌اند. معمولاً اطلاعات کتاب‌شناختی یک منبع را که تکراری است، در متن علمی دوباره نمی‌آورند. نویسنده بدون توجه به این اصل بارها تمام اطلاعات یک اثر را آورده است. (صص ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۳۱، ۴۲، ۴۵). شیوه تنظیم کتابنامه نیز درست نیست و علاوه بر نامنظم بودن اطلاعات، پاره‌ای از آنها از جمله نوبت چاپ، نام ناشر و نام مترجم از قلم افتاده است.

۴- اشکالات محتوایی

این کتاب بر اساس رویکرد و نظریه‌ای روشن و صریح نوشته نشده است. به عبارت دیگر، معلوم نیست مؤلف از چه منظری به ادبیات این دوره نگاه می‌کند. در گام اول آیا به تحولات فرهنگی و ادبی دوران اخیر جهان و ایران واقف است و به شرایط و التزامات این وقوف گردن می‌گذارد؟ یا اینکه از موضع سنت و معیارهای ادبی آن به قضیه می‌نگرد؟ و در گام بعدی، آیا تحلیل ایشان مبتنی بر سبک‌شناسی، مکاتب ادبی، انواع ادبی و... است؟ یا اینکه می‌خواهد گزارشی صرفاً تاریخی از تحولات ادبی این دوره، فارغ از هر نوع دید انتقادی ارائه نماید؟ آنچه از لابه‌لای مطالب نویسنده محترم می‌توان استنباط کرد، این است که او ذهنیتی کلاسیک دارد و به طرق مختلف می‌خواهد این گرایش را کتمان نماید، ولی هر از چند گاهی، به ویژه در قضاوت‌های اندک، ناچار ذهنیت خود

را بر ملا می‌کند.

یک نمونه از قضاوت‌های ایشان - درباره قافیه و نقش آن در شعر - را از نظر می‌گذرانیم تا ببینیم چگونه چیرگی اصول و معیارهای ادبیات کلاسیک، او را از صراط مستقیم پژوهش بی‌طرف دور کرده است. «... در اینکه قافیه (در شعر سنتی) شاعر را مقید می‌سازد و مشکلاتی در کار شاعر به وجود می‌آورد، تردیدی نیست، اما در برابر امتیازات بسیاری که قافیه به شعر می‌دهد... چنین مشکلاتی ناچیز می‌نماید. کدامیک از این مشکلات سد راه فردوسی، سعدی، حافظ، نظامی و صدها شاعر نغزگوی دیگر شده و سخن آنها را زشت و معیوب ساخته است؟ طی هشتاد یا هفتاد و چند سالی که از ظهور شعر نو می‌گذرد، کدامین شعر از اشعار شاعران نوگو، شاعرانی که گرفتار وزن و قافیه نبوده و به آزادی سخن گفته‌اند، با اشعار آن بزرگواران، از نظر زیبایی لفظ و معنی، قابل قیاس است؟ در برابر هزاران نفری که صدها بیت از اشعار شاعران کهن را حفظ دارند، چه کسی از شیفتگان و علاقه‌مندان شاعران نوگو می‌تواند ده قطعه شعر نو را از حفظ بخواند؟» (ص ۲۷۷). اکنون ما در اینجا در پی پاسخ‌گویی به پژوهشگر محترم نیستیم و چنانکه آشنایان به مباحث نقد ادبی و شعر معاصر می‌دانند، چنین شبهاتی بارها مطرح و پاسخ گفته شده‌اند. ولی تأکید ما بر نوع استدلال مؤلف است و به جای



اینکه نظریه شاعران و منتقدان جدید را در کنار آرای گذشتگان بیاورد و امتیازات و نقاط ضعف هریک از آنها را بیان کند و در نهایت قضاوت پایانی را به خواننده واگذار نماید، خود به دوری یک جانبه نشسته است. در قسمت‌های مختلف کتاب که نویسندگان و شاعران معرفی می‌شوند، بهتر بود بخش‌هایی هر چند کوتاه از آثار آنان آورده می‌شد و با بررسی ویژگی‌های زبانی، محتوایی و سبکی متن‌ها، خوانندگان عملاً در کم و کیف تحولات ادبی این دوره قرار می‌گرفتند. نویسنده محترم بی‌آنکه به نقد آثار ادبی بپردازد، شرح حال شاعران و نویسندگان را آورده است؛ حال آنکه معمولاً چیزی افزون بر آنچه که در آثاری همچون از صبا تا نیما، از نیما تا روزگار ما و پژوهشگران معاصر ایران آمده است، به خواننده نمی‌دهد. اگر این اثر تاریخ ادبیات هم تلقی شود، نقص نگاه انتقادی قابل اغماض نیست.

در فصل نهم که به بررسی اختلافات اساسی شعر نو و کلاسیک

اختصاص داده شده است، تنها به دو اختلاف صوری؛ یعنی وزن و قافیه و ابهام اشاره شده است. اما پیداست اختلافات شعر نو و کلاسیک در این دو موضوع خلاصه نمی‌شود و می‌توان گفت یکی از بنیادی‌ترین اختلافات آن دو مربوط به «الگوی ذهنی» شاعرانی است که آنها را می‌آفرینند. به عبارت دیگر، انسان عصر جدید با دوران کلاسیک تفاوت‌های جدی و حتی می‌توان گفت ماهوی دارد و لذا هنری که این دو انسان خلق می‌کنند، الزاماً از همدیگر متمایز خواهد بود. زیرا نوع نگرش آنها به هستی، انسان و هنر متفاوت است. تا زمانی که این اختلاف نگرش‌ها تبیین نشوند، سخن گفتن از هر نوع تمایز صوری، سطحی و غیر علمی خواهد بود. از آنجا که نویسنده محترم در کل گذشته‌گراست، از درک معیارهای زیباشناختی هنر جدید ناتوان بوده است. به همین دلیل از میان شاعران نوگرایی طراز اول افرادی مانند: فریدون مشیری، فریدون توللی و نادر نادرپور را برمی‌گزیند. بر کسانی که با شعر معاصر آشنایی دارند، پوشیده نیست که شاعران مذکور در برابر نیما، اخوان، شاملو، فروغ و سپهری چه جایگاهی دارند.

به پاره‌ای از مطالب کتاب نیز می‌توان اشکالاتی وارد کرد. در قسمتی از فصل نهم می‌نویسد: «باید دانست که با پیدایش شیوه نو دوران اقتدار شعر کهن به پایان نرسید و چنانکه می‌بینیم در کنار شعر نو و شاعران نوپرداز، گویندگان گرانقدری چون ملک‌الشعرا بهار، ایرج میرزا، پروین اعتصامی و رهی معیری و حتی گویندگان جوان، از شعر کهن پاسداری کرده، آن را استوار و پا برجا نگهداری نموده‌اند.» بدون اینکه بخواهیم بحث کهنه و تا حدی بی‌نتیجه جنال کهنه و نو را پیش بکشیم و دوباره آنچه را که سال‌ها فضای مطبوعات ادبی را بیپوده آکنده کرده بود، زنده کنیم، ولی صادر کردن چنین احکامی نیز شاید روا نباشد. آنچه مسلم است پس از تثبیت شعر نو، به‌ویژه پس از دهه بیست؛ یعنی بعد از اینکه نیما اشعار اصیل نو خود را سرود و شاگردان او تجربیات خود را عرضه کردند، شعر سنتی نه تنها اقتدار خود را از دست داد، بلکه کاملاً به حاشیه رانده شد. همین که نویسنده محترم از چهره‌های ماندگار شعر سنتی نتوانسته است جز رهی معیری، کسی دیگر را نام ببرد که پس از دهه بیست در این شیوه به تشخیص رسیده باشند، دلیل قاطع برای افول این نوع شعر بوده است. سه شخصیت دیگری که به عنوان شاعران برجسته شعر سنتی معرفی می‌شوند، اغلب مربوط به دوره پیش از تکوین یا زمان شکل‌گیری اولیه شعر نو است. ایرج میرزا در سال ۱۳۰۴، پروین ۱۳۲۰ و بهار ۱۳۳۰ از دنیا رفته‌اند و پیداست اوج دوران خلاقیت آنها نیز حداقل یک دهه قبل از مرگشان بوده است.

اما به‌رغم اشکالات فوق، این اثر می‌تواند به عنوان متن درسی برای دانشجویان رشته ادبیات فارسی و سایر علاقه‌مندان به ادبیات معاصر که آگاهی دقیقی با آن ندارند و یا در آغاز این راه پرافت و خیز هستند، منبعی مناسب باشد و آنها را با مقدمات مباحث مربوط به ادبیات این دوره آشنا نماید و اگر نویسنده محترم برای چاپ‌های بعدی تا حدودی در مطالب و ساختمان کتاب بازنگری نمایند، به یقین خوانندگان می‌توانند استفاده بیشتری از آن ببرند.

پانوشت:

* پژوهشگر پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی